

درس دویست و نود و پنجم (صوت ۳۰۹):

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط
در کلام فقهاء (۵)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به مذکّی و غیر مذکّی و تقابل این دو بود و مرحوم کمپانی از بعضی از اعظم مطلبی را نقل می کند و به دنبال این مسئله مطالبی را مطرح می کند؛ عرض شد که تقابل بین مذکّی و غیر مذکّی به یکی از انحاء تضاد و یا عدم و ملکه و یا سلب و ایجاب خواهد بود و تقابل سلب و ایجاب به نحو عدم الربط [مطرح می باشد] نه ربط عدم، که ربط عدم در عدم و ملکه مطرح است نه در سلب و ایجاب؛ در سلب و ایجاب، سالبه به عنوان عدم الربط مطرح می شود و چون عدم ربط به معنای عدم آن حیثیت غیر مذکّائیت و آن جنبه غیر مذکّی بودن یعنی جنبه غیر وجود شرائط، حیثیت غیر وجود شرائط تذکّیه علم یقینی به او در حال زهاق روح نیست چون موضوع در اینجا **ما زَهَقَ رَوْحُهُ** است، **ما زَهَقَ رَوْحُهُ** مذکّاً و **ما زَهَقَ رَوْحُهُ** غیر مذکّی چون این حیثیت علم به او سابق نیست فلذا اصل عدم در اینجا جاری

نمی‌شود.

تصوّر چند نوع وجود در قضایا

بعضی‌ها فرموده‌اند که غیر مذکّی و عدم تذکیه از وصف به لحاظ عدم ناعت است، وصف عدم ناعتی درمقابل وجود ناعتی است. به این بیان که در مورد وجود ناعت و وجود رابطی ممکن است این را مقابل با عدم ناعتی یا عدم حیثیت رابطیه لحاظ کنیم. برای توضیح این مسئله باید عرض کنیم که در قضایا چند نوع وجود می‌شود تصور کرد؛ یک وجود، وجود فی‌نفسه و لنفسه است که این عبارت از وجود جوهر است؛ موجودیت جوهر موجودیت فی‌نفسه است فی‌غیره نیست، این وجود فی‌نفسه که عبارت از وجود رابطی است درقبال وجود رابط لحاظ می‌شود که وجود رابط در هَلِیَّاتِ مرکّبه و کان ناقصه است؛ یعنی ربط بین محمول و موضوع، ربط بین وجود محمولی و آن وجود موضوع که البته وجود محمولی، اعم از آن وجود موضوع است یعنی هرچه که بتواند محمول واقع بشود. این وجود فی‌نفسه و لنفسه وجود جوهر است از نقطه‌نظر فی‌نفسه بودن،

در قبال آن وجود نسبی است که از آن تعبیر به وجود رابط می‌کنند.

تعریف وجود محمولی و رابطی

در این وجود، هم جوهر و هم عرض هردو وجود فی‌نفسه دارند یعنی عَرَض قائم به حیثیت خودش است؛ حیثیت خودش را خودش قائم به اوست گرچه حالاً در موضوع است و بدون حلول در موضوع وجود عَرَض، تحقق خارجی ندارد ولی از نقطه نظر ماهیت و از نقطه نظر هویت خارجی وجود عَرَض برای خود جنبه استقلال دارد. این وجود، وجود فی‌نفسه است. از این وجود تعبیر به وجود محمولی می‌آورند یعنی وجود محمولی می‌گویند، وجود رابطی هم می‌گویند.

تعریف وجود ناعتی

وجود دوم در تقسیم دیگر وجود فی‌نفسه و لنفسه و یا لِغیره است یعنی در تقسیم دیگر اگر این وجود فی‌نفسه که حیثیت استقلالیه در او حیثیت نفس خود آن وجود محمولی است **سواءً کان عَرَضاً أو جوهرأً** اگر حالاً در موضوع باشد و به عبارت دیگر وجود فی‌نفسه او عین وجود لغیره باشد

که موضوع و جوهر است، این وجود، وجود ناعتی می‌شود که همان وجود، وجود اوصاف و عوارضی است که عارض بر جوهر و موضوع می‌شود مانند رکوع، نوم، قیام، جلوس، کم، کیف و سایر اوصافی که این اوصاف بر موضوعی که آن موضوع جوهر است عارض می‌شوند. حال اگر این موجود فی نفسه قائم به خود ذات باشد و در ضمن امر دیگر محقق نباشد که همان وجود موضوع است این وجود محمولی می‌شود این وجود، وجود جوهر است و وجود خود موضوع است.

یک وجود هم داریم که این وجود، وجود رابط است نه رابطی؛ گفتیم که وجود رابطی دوتا است یک وجود رابطی لَغیره است که اعراض است یک وجود رابطی لِنفسه است که جوهر است، وجود دیگر وجود رابط است یعنی نفس الرِّبط بین محمول و موضوع است که آن نسبت و آن ربط در اینجا تحقق دارد. البته این وجود رابطی با نسبت حکمیه متفاوت است؛ گاهی باهم متصادقین هستند و متلاقین، گاهی باهم متفارقین هستند. در وجود رابط به این

کیفیت، در قضایایی که به هَلِیتِ مرکبه و به کان ناقصه است مربوط می‌شود؛ **کان زید قائماً** نسبت بین قیام و زید در اینجا از او تعبیر به وجود رابط می‌شود، نفس قیام خودش وجود ناعتی است زید خودش وجود رابطی فی نفسه و لنفسه است این انتساب قیام به زید که عبارت از آن نسبت است، در اینجا به عنوان وجود رابط از آن تعبیر می‌آورند. این در هَلِیاتِ مرکبه است: **هل زید قائم؟ هل زید جالس؟ هل زید آکل؟** اینها همه قضایای هَلِیّه مرکبه هستند. آن نسبت حکمیه‌ای که ما در آن نسبت حکمیه بین محمول و موضوع حکم می‌کنیم و تصدیق به آن وجود محمولی برای موضوع هست هم در قضایای هَلِیتِ بسیطه و هم در قضایای هَلِیتِ مرکبه هست.

بنابراین در هر جا که وجود رابط در آنجا هست نسبت حکمیه هم در آنجا هست و **لا اکثر**، ممکن است در قضایایی نسبت حکمیه باشد ولی در آنجا وجود رابط نباشد مانند **زید موجود؛ زید موجود** گرچه قضیه‌ای است اما این قضیه، قضیه بسیطه است و با هَلِیتِ بسیطه از آن تعبیر می‌آید و با کان تامّه از

آن تعبیر آورده می‌شود. **كَانَ زَيْدٌ موجوداً** نفس الوجود را شما بر زید حمل می‌کنید یعنی در این وجود، خود کون به ماهیت تعلق گرفته است نه یک ماهیتی که لشیء هست **ثبوت شیء لشیء** در اینجا نیست بلکه ثبوت شیء است. خود وجود زید در اینجا مطرح است نه وجود اکل و کتابت برای زید. بنابراین ممکن است در قضایایی که این قضایا به نحو هَلِیتِ بسیطه هستند در آنجا نسبت حکمیه باشد چون ما در آنجا می‌گوییم که **زَيْدٌ موجودٌ** در اینجا هم قضیه ما موضوع و محمول دارد، تصور آن دوتا را دارد نسبت بین وجود و زید هست، تصدیق به این نسبت هست. این نسبت حکمیه در قضایای به نحو کان تامّه یا به نحو هَلِیتِ بسیطه در اینجا موجود هست و همین‌طور این وجود که نسبت حکمیه است، در قضایای هَلِیتِ مرکبه هم هست مثلاً **هل كان زيدٌ كاتبٌ؟** این مرکب است یا کان ناقصه مثل **كان زيدٌ جالساً** این در اینجا قضیه به نحو کان ناقصه در اینجا هست. این نسبت حکمیه که همان نسبتی است که تصدیق روی آن نسبت قرار

گرفته در اینجا موجود است.

وجود رابط در قضایای مرکبه

در کان ناقصه وجود رابط هست و در کان تامّه وجود رابط نیست چون وجود رابط، ربط بین محمول و موضوع است در حالی که در این قضیه ربط معنا ندارد بلکه خود وجود بر موضوع خودش عارض می‌شود. وجود بر آن ماهیت خودش عارض می‌شود و دیگر در اینجا ربط معنا ندارد. نمی‌شود که بین شیء و وجودش ربط قائل شد بلکه ربط همیشه در انتساب یک عَرَض به موضوعی است اما در انتساب یک وجود به یک موضوع که ربط معنا ندارد. پس وجود رابط در قضایای بسیطه معنا ندارد بلکه در قضایای مرکبه است.

بعض الأفاضل نسبت به مسئله عدم تذکيه قائل به عدم وجود ناعتی برای عدم تذکيه شدند یعنی گفته‌اند که در وجود ناعتی آن وجود، حالّ در موضوع است کتابت حلول در موضوع می‌کند، سواد حلول در موضوع می‌کند؛ **هذا الجسم أبيض، هذا الجسم أسودّ**، بیاض و سواد حلول در موضوع می‌کنند، اینها وجودشان وجود ناعتی است اما عدم

تذکیه یا تذکیه وجودشان ناعتی نیست بلکه نفس
الانتساب است، وجود اینها وجود رابط است یعنی
تذکیه این طور نیست که حال بشود در زهاق روح،
قائم به زهاق روح بشود، [در واقع] زهاق روح
جوهر برای تذکیه بشود و تذکیه استناد به زهاق روح
پیدا بکند. نه این طور نیست بلکه زهاق روح یک
امری است که آن امر در اختیار کسی نیست، آن یک
امری است که اصلاً جوهر نیست، روح جوهر است
اما زهاق که جوهر نیست، زهاق روح خودش
وصف است که این وصف از حرکت روح و تبدل
روح پیدا می شود.

حالا این تذکیه بیاید بر زهاق روح عارض بشود،
نمی شود. خود زهاق روح جوهر نیست چه برسد به
اینکه تذکیه یا عدم تذکیه عارض بر او بشود و در او
حلول کند به عنوان غیر مذکّی و یا به عنوان مذکّی و
این حیوان متصفّ بشود. پس وقتی که تذکیه و عدم
تذکیه مستند به زهاق روح نشد... بله، معلول برای
زهاق روح می شود قرار بگیرد؛ زهاق روحی که
علت برای تذکیه است یا زهاق روحی که علت برای

عدم تذکيه است اما عَرَض نمی‌تواند از این طرف
عارض بر این زهاق روح شود وقتی که نشد بنابراین
ما نمی‌توانیم در اینجا اصالت عدم تذکيه را جاری
کنیم چون اصل عدم تذکيه دلالت بر وجود امر
محققی می‌کند که با استصحاب آن امر محقق، حکم
شرعی مترتب بر موضوع مستصحب باشد و ما در
اینجا نداریم؛ ما در اینجا وصفی که قائم به حیوان
باشد نداریم چون تا وقتی که زنده است تذکيه و عدم
تذکيه معنا ندارد وقتی هم که زهاق روح شد آن موقع
عَرَضی نداریم که این عَرَض آمده باشد به واسطه
زهاق روح عارض بر این حیوان بشود چون عَرَض
حالت سابقه ندارد. این امر عدم تذکيه و این تذکيه
حالت سابقه نداشت، وقتی حالت سابقه ندارد ما چه
چیز را استصحاب کنیم؟! وقتی که ما عدم تذکيه را
نتوانستیم بر این موضوع حمل کنیم، موضوع میته و
موضوع غیر مذکّی که به مصداق آیه و روایات،
موضوع برای حرمت و نجاست بود در اینجا منتفی
می‌شود.

بنابراین در شک بین مذکّی و غیر مذکّی اصلی که
اثبات حرمت و نجاست را بکند را نداریم و تمسّک

به اصالة الحلّیه و اصالة الإباحه در اینجا می شود.

مرحوم کمپانی در رد این مسئله به نحو گسترده و

تفصیل واقعی برای نظر خودشان بیان می کند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد